

# خاطره‌ای کوتاه از توقفی کوتاه در رشت

(یادی از نصرت رحمانی)

عبدالرضا قنبری

هرگز شکست حقارت نیست / پیروزی  
پاسدار اسارت نیست / این کهنه قصه را  
زنجرهای پاره به من گفتند، نصرت با  
انتشار کتاب «میعاد لجن» (۱۳۴۶)،  
قالب رایج سال‌های سی، یعنی چهارپاره  
را راهی کند و به زبان نیما و وزن نیما  
نزدیک می‌شود که بانظر مشت مقتضان  
روپرورد. با آغاز مبارزه مسلحه و حمله به  
پاسگاه سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹، شعر معاصر  
ایران وارد مرحله زاره‌ای شد و ادبیات متعدد  
در دستور کار قرار گرفت، نصرت در این سال  
دفتر شعر «حریق باد» را منتشر ساخت که  
حتی شاعر انقلابی، خسرو گلسرخی، به نقد  
و تحلیل آن در روزنامه آیندگان پرداخت و  
ستانش نمود.

«بهانه در رگ من شیشه می‌کشد / نخواب /  
زمان بیداری است / هنوز بیدار / هنوز...».  
«جرأت نمانده است و گرهست / نوعی جرامت  
لست / اما... هنوز / من ایستاده ام / و بادهان آن  
همه از دست رفته‌ان / از تو سؤال می‌کنم / فریاد  
می‌زن / محکوم می‌کنم...».  
رحمانی در سال ۱۳۶۹ دفتر «بیاله دور دکر  
زد»، و سال ۱۳۶۸ منظومة «شمیر معشقة  
فلم» را سرود. او در اوخر سال ۱۳۷۹ دو  
ماه پیش از درگذشت احمد شاملو، زندگی را  
بدرود گفت.

«ای مرد، برگرد، برگرد، برگرد... / یک  
شام، یک شام / می‌بوسم آخر پر عرضش  
لب‌های گمنامی خود را / می‌باشم آخر  
شهر بی نامی خود را / یک روز یا یک  
شب ندام خوب و دام / آخر سر هستی  
زتن خواهم بریند / ازیندستان ای دلگان  
خواهم رهیند / بر چشم‌های بیونگی  
خواهم رسیدن / خواهم رسیدن، یک روز،  
یک شب». دوست عزیزم منتظر بود و  
من بیش از این نمی‌توانست او را منتظر  
نگاه دارم، پس به راه افتادم تا به وجاگاه  
برسم. «امروز [از] خودکار بیک من / جز  
لوله‌های تنهی به جای نمانده است /  
و با آن هی می‌کشم / خطی ز دود پشم  
بر مرمر روان / روزان من شبان / روزان  
من شبان».

صادق هدایت برایش جاذبه بسیار بیشتری  
داشته است.

دو آفتاب خسته بیمار / از غرب می‌وزید /  
پاییز بود / عصر جمعه پاییز.

چه در دنیاک شبی بود / سکوت بود و جنون  
بود.

دفع اodem / غمی که در شم بود / کدوم شب؟  
شبی که در تیم بود.

دبه سوگواری مویت سلام بر غم باد / سیاه  
چشم حریف منی، غمتم کم باد.

درباره هدایت می‌گویید:  
«تبیوفری کمود رو بید / و بوف کور بر

سر ویرانه‌ها نشست / آنقدر مویه کرد در  
سوگ نسل خویش / تا جند قطره خون ز

حنجره مرغ حق چکید / شادی پرنده‌ای شد  
و از سینده‌ها پریته، نصرت شاعری پویا و

بی تکرار بود. او با تحولات شعر زمانه همراه  
با سنت نیما پیش می‌رفت. نیما بر دفتر

شعر نحسین او «کوچ» مقدمه‌ای نوشته و گفته:  
«آن چیزهایی که در زندگی هست و در شعر

دیگران سایه‌ای از خود نشان می‌دهد، در شعر  
شما بی پرده‌اند. اگر این جرأت را دیگران

نپسندند، برای شما عیب نیست». اگرچه  
پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاعر از

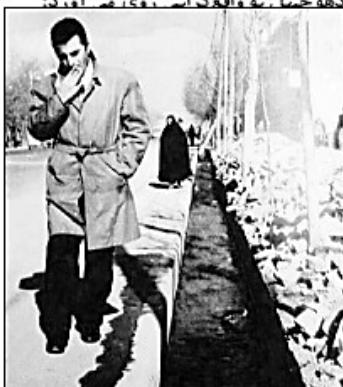
انقراض سلسله مردان / و افول فعالیت‌های  
روشنگری سخن می‌گوید:

این روزها / این گونه‌ام حریف / فرهادواره‌ای  
که تیشه خود را... / گم کرده است / آغاز

انهدام جنین است / این گونه بود / آغاز  
انقراض سلسله مردان / وقتی صدای حادثه

خواهد / برستگ گور من بنویسد: / یک  
جونجو که نجندگی‌اما شکست خورده، اما در

دهه حسنا سعادتگار است، و می‌آورد؛



دیک روز، یک روز / آن روزی که در عطر  
لادن بیر / می‌میرد آرام / در بستر گلدان

چبني / شلد بیایی، شلد بیینی / ...».  
تایستان ۱۳۹۶ برای دیدار با دوست

هترمندم، عزیز قاسم‌زاده، راهی گیلان  
شد، تمام سعی من این بود که پیش از

غروب آفتاب خود را به مقصد پرسانم، به  
شهر «واجارگاه». شهری زیبا و کوچک، تکیه

داده به کوههای پوشیده از جنگل انبوه،  
و چشم‌انداز بیش رو ساحلی آرام و نقره

فام و از دو سو دیگر شالیزارهای سیز و  
مزارع جای. با مردمی سرسبزتر از طبیعت و

عطرشکونه‌های نارنج.

بیش از ظهر به رشت رسیدم. فرصت را

مغتم داشتم تا به گورستان سلیمان داراب

سری بزنم، به دیدار شاعری که در جوار مزار  
میرزا کوچک‌جان جنگلی آرامیده است،

یعنی نصرت رحمانی «بروم». زمانی که  
در کنار او آرام نشتم - بی هیچ صدایی تا

مگر آرامش ابدی اش را برهم نزن - پاسخ  
نیاز خویش را باید آوری اشعارش می‌گرفتم.

دای دوست / این روزها / با هر کوچک دوست  
می‌شوم، احسان می‌کنم / آنقدر دوست

بوده‌ایم که دیگر / وقت خیانت است. /

انبوغ غم حريم و حرمت خود را / از دست  
داده است...». نصرت رحمانی، دو دهه

آخر زندگی خود را در ازوای ناگزیر،  
در خانه‌ای قدیمی متعلق به همسرش

پرون شیرازی زاده در شهر رشت گذرانده  
است. رشت برای او شهری پر شکوه و

زیبا بود. «من از همان اولین باری که  
در نوجوانی به دعوت دوستان به این

جا [رشت آدم، شیفتۀ این سامان شدم.  
این طبیعت زیبا و پر شکوه، این بام‌های

سفالین، این هوای پر کرکش؟ که هر ساعتی  
حال‌الی دارد، آن‌تابیست و می‌بارد. نم نم

بازان به بارشی پیکر و سرشار از اندوهی  
گنگ تبدیل می‌شود و باحال من هم‌اهنگی

بسیار دارد». نصرت را باید استمرار نیما  
بی‌وحیش دانست، با اشعاری طلح و عصیانی

فرآکیر؛ اما او خود را میراث دار هدایت  
می‌پنداشت، و محتوا طلح و نومیدانه